



نگاهی به مکتب فلسفی اصفهان



دکتر مهدی دهباشی

بوده و ارتباط و همبستگی عمیقی با یکدیگر داشته است. دوران بعدی متأثر از دوران قبلی و مؤثر در دوره‌های بعدی بوده و این سنتی است طبیعی که در همه پدیده‌های عالم مشاهده می‌گردد. هرچه دوره‌ها کامل‌تر باشد علاوه بر اینکه متضمن کمالات قبلی است، خود نیز ویژگی‌هایی دارد که مراحل قبلی فاقد آن می‌باشد.

از انقراض دولت ساسانی تا آغاز دولت صفوی، به منزله قرون وسطی و دوران ملوک الطوائفی تاریخ ایران شمرده شده است. اما در قرون وسطای تاریخ ایران، بر خلاف تاریخ قرون وسطای غرب، پیشرفت و ترقی در علوم و ادبیات و فلسفه چشمگیر بوده است.^۲ می‌توان گفت فلسفه و فرهنگ اسلامی، جز فلسفه و فرهنگ شیعه چیز مهم دیگری نداشت و پیشرفتهای علمی و فلسفی و عرفانی در فرهنگ اسلامی از رهگذر فلسفه و دانشمندان شیعه پدید آمده است.

در میان خاورشناسان و دانشمندان اروپایی این اندیشه نادرست پدید آمد که فلسفه اسلامی با یعقوب بن اسحق کندی، فیلسوف عرب، آغاز و به این‌رشد، فیلسوف اندلسی ختم گردید. شگفتا که این فکر در میان دانشمندان اسلامی کشورهای عربی‌زبان نیز به جهت بی‌اطلاعی و ناآشنایی رسوخ یافته است.^۱ این نگرش از جمله شبهات و القائاتی است که از طرف بعضی از نویسندگان غربی یا از روی عمد و یا از روی نادانی و عدم اطلاع مطرح گردیده و وجهه نظر نویسندگانی شده است که از تجلی افکار بدیع و تحولات فکری ژرف که در مراکز شیعه و در قلمرو تشیع از دیر زمان در علوم عقلی پدید آمده و تا زمان حال تداوم داشته، بی‌خبرند.

تاریخ فلسفه اسلامی دوره‌های متنوع و مختلفی را پشت‌سر گذاشته و این دوره‌های فلسفی در تاریخ تطور عقلی در جریان اسلام و به‌ویژه در ایران از یکدیگر متأثر

در قرن هفتم هجری عالم تشیع جایگاه علوم عقلی بود. شاید بعضی این تصور را داشته‌اند که بعد از حمله مغول، اسلام و علوم اسلامی رو به انحطاط نهاد. ولی بر عکس از آن زمان به بعد به جای انحطاط، کمال بیشتر را در هنر، حکمت، تصوف، عرفان و... شاهد هستیم. با بررسی و تحقیق دقیق در عالم تشیع روشن می‌گردد که مسلمانان با همه فراز و نشیب‌ها همچنان به زندگی شکوفای خود در صحنه علوم و فلسفه و عرفان اسلامی ادامه دادند. حیات عقلی شیعه نسبت به تاریخ گذشته آن در اسلام، در دوران صفوی همچون هنر به بلندی آسمان رفعت و منزلت خود رسید. در بررسی‌های بعدی روشن خواهد شد که آنها که به غلط علوم عقلی را به این‌رشد یا این‌خلدون ختم کرده‌اند، تا چه حد در اشتباه بوده و هستند. در دوره صفوی، اسلام راستین در تشیع اثنی عشری مجدداً هویت سیاسی و فرهنگی کاملاً مستقل خود را به دست آورد. این هویت حاکم بر تمام شئون زندگی ایرانی بوده است. کلام شیعی در این دوران با تحولات فکری و ژرف‌نگری‌هایی که در حکمت اسلامی پدید آمد. بیشتر رنگ حکمت به خود گرفت و تو گویی از زمان خواجه نصیر به بعد کلام شیعه در حکمت حل گردید و این دو باهم درآمیختند.

*** از انقراض دولت ساسانی تا آغاز دولت صفوی، به منزله قرون وسطی و دوران ملوک‌الطوایفی تاریخ ایران شمرده شده است.**

در دوران صفوی با توجه به عوامل اجتماعی و سیاسی، تشیع تقویت گردید. اهمیت کار شیعه در استحکام مبانی فلسفه اسلامی و شخصیت‌های علمی آن در این دوره و دوره‌های قبل امری روشن و انکار ناپذیر است. شخصیت‌های بزرگ فکری و فلسفی و کلامی شیعه همچون: هشام بن حکم، فضل بن ابوسهل بنی‌نوبخت، فارابی، ابن سینا، ابن مسکویه، جلال‌الدین دوانی،

غیاث‌الدین کاشانی، میرداماد، ملاصدرا، ملامحسن فیض، ملاعبدالرزاق لاهیجی و دیگر اندیشمندان، همه از استوانه‌های فلسفه اسلامی به شمار می‌روند. اگر دوران درخشش و پیشرفت علوم و فلسفه در عالم اسلام را تا قرن پنجم متوقف می‌سازند، سیر تاریخی فکر و فلسفه اسلامی در پاره‌ای از نقاط و مراکز علمی اسلامی متوقف نگردید. از جمله این مراکز جبل عامل و بسیاری از نقاط ایران بود. سرانجام این جریان تاریخی که تقریباً در همه سرزمین‌های اسلامی بجز ایران متوقف گردیده بود. در دوران حکومت صفوی در اصفهان رحل اقامت افکند و به دست اندیشمندان این سرزمین افتاد.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که مرکز توسعه و شکوفایی این علوم ایران بوده است، و دیگر کشورهای اسلامی بیشتر در زمینه علوم نقلی یعنی لغت و صرف و نحو و تفسیر قرآن به بحث و تحقیق پرداخت‌اند. این خلدون توجه فراوان ایرانیان را به علوم عقلی، در مقدمه تاریخ خود تصریح کرده و گفته است که حاملان علم در اسلام بیشترشان ایرانی بوده‌اند: «من الغریب الواقع حملة العلم فی الملة الاسلامیة اکثرهم العجم ... و کذا حملة الحدیث الذین حفظوه عن اهل الاسلام اکثرهم عجم او مستعجمون باللغه... و کان علماء اصول الفقه کلهم عجماً» کما یعرف و کذا حملة علم الکلام و کذا اکثر المفسرین و لم یقم بحفظ العلم و تدوینہ الا الاعاجم و ظهر مصداق قوله (ص) لو تعلق العلم یاکناف السماء لناله قوم من اهل فارس...^۳ در این حدیث که به طرق مختلف روایت شده، پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: اگر علم در پیرامون آسمان می‌بود مردانی از ایرانیان بدان دست می‌یافتند.

توجه به مباحث عقلی و گفتگو در مسائل فلسفی اختصاص به خواص نداشته، بلکه عوام نیز به فراخور آگاهی خود به بحث و مذاکره در پیرامون مسائل مختلف می‌پرداختند. ابن‌حوقل می‌گوید: عوام خوزستان مثل خواص سایر بلاد در باره کلام و علوم گفتگو می‌کنند. من خود حمالی را دیدم که باری سنگین



نقیضین، ربط حادث به قدیم، بطلان دور، اتحاد عاقل و معقول، اصالت وجود و یا اصالت ماهیت، صدور کثیر از واحد، حرکت جوهری و بسیاری از مسائل عمده فلسفی به وسیله فلاسفه شیعه مورد بحث و بررسی مجدد قرار گرفت و نظریات بدیعی در این مباحث ارائه شد که در تاریخ فلسفه گذشته سابقه نداشت. بسیاری از این مسائل در عهد صفوی یعنی در عصر میرداماد- معلم ثالث- به صورتی خاص و بی سابقه مطرح گردید. میرداماد به حق نخستین و برجسته ترین حکمایی است که از عناصر عمده مکتب فلسفی اصفهان به شمار می رود و در صدر حکمای فلسفی اصفهان قرار دارد.^۵

ظهور تشیع در این دوره که برای همیشه از سرپرده خفا خارج شده بود. عامل مؤثری در تأملات فلسفی جدید بود که از چشم احادیث و کلمات گهربار ائمه اطهار (ع) بهره ها گرفته است. ملاصدرا از برجسته ترین شاگردان میرداماد توانست با نبوغ خود فلسفه و حکمت متعالیه خود را که یکی از ثمرات بلکه اساس مکتب الهی فلسفی اصفهان به شمار می رود و به دست میرداماد پایه گذاری شده بود. بر پایه ای رفیع استوار کند و فلسفه اسلامی را در اختیار حکمت متعالیه به اوج کمال و شکوفایی خود برساند. فلسفه اسلامی از زمان صفویه به بعد همان فلسفه ای است که توسط میرداماد و شاگردان برجسته وی در اصفهان بنیاد گردید.

در اینجا قابل ذکر است که نه تنها فلسفه از میان علوم عقلی بلکه کلام نیز در میان تشیع به کمال رسید و امثال خواجه نصیرالدین کتب گرانقدری در این موضوع همچون «تجرید الاعتقاد» تألیف کردند و بزرگانی همچون علامه حلی و... بر آن شرح و شرح الشرح نوشتند، تا سر انجام این سیر تاریخی در علوم عقلی مثل فلسفه و کلام به مرکز تشیع یعنی اصفهان، انتقال یافت. مشاهده می کنیم که در ایران به ویژه در میان علمای شیعه چون میرداماد، عبدالرزاق لاهیجی و... این علم نیز حیات تکاملی خود را در این دوره ادامه داد.

اوضاع و احوال اجتماعی و آزاد اندیشی تفکرات

بر پشت داشت و با حمالی دیگر که با او همراه بود در باره تأویل و حقایق کلام بحث و نزاع می کرد.^۴

بر اساس مطالب یاد شده، شگفت نیست که کمتر شهر یا روستایی در ایران است که در خود فیلسوف یا متکلم یا عارف یا منطقی نپرورانده باشد. با این شواهد متوجه می گردیم که این اندیشه که فلسفه اسلامی با یعقوب کندی- فیلسوف عرب- آغاز و به ابن رشد- فیلسوف اندلسی- ختم گردید، به کلی بی پایه است، و متأسفانه این فکر نادرست در میان اندیشمندان کشورهای عربی زبان نیز به جهت بی اطلاعی و ناآشنایی رسوخ یافته است. با بررسی و تتبع در بعضی از آخرین آثار عقلی در دوره صفویه بی درنگ روشن خواهد شد که این تصور، تصویری حقیقی از رقایع تاریخی نیست. برعکس می توان گفت نوعی از فلسفه که از لحاظ مبانی و مباحث شایسته است که اسلامی نامیده شود، پس از مرگ ابن رشد پدیدار شد و رشد کرد نه پیش از آن. این نوع فلسفه اسلامی در ایران و در میان شیعه ظهور و گسترش یافت و به عنوان حکمت شناخته شد. این نوع فلسفه همان است که هانری کربن آنرا به نام Theosophy «تأله» نامیده است.

*** کمتر شهر یا روستایی در ایران است که در خود فیلسوف یا متکلم یا عارف یا منطقی نپرورانده باشد.**

این اندیشمندان بزرگترین نهضت فلسفی پویا را در حوزه اصفهان به وجود آوردند و به فلسفه اسلامی تحولی عمیق و رنگی تازه بخشیدند، که در حقیقت متأثر از فلسفه مشاء و اشراق و فلسفه خسروانی و عرفان و اصول عقاید خاص دین به ویژه تشیع است. فلاسفه شیعه افکار و فلسفه های التقاطی را نپذیرفتند و خود به طرح مسائل جدیدی در فلسفه همت گماشتند. بسیاری از مسائل از جمله مسائل نامتناهی، اجتماع



عقل سخن آغاز می‌گردد ولی منطق و عقل وسیله نخستین عروج است و در پایان در قلمرو اشراق متجلی می‌گردد.

*** ملاصدرا همانند سهروردی و ابن عربی به ارتباط متقابل تجربه عرفانی و تفکر منطقی کاملاً ملزم بود.**

متفکرانی چند، زمینه‌های حیات عقلی را در فرهنگ اسلامی فراهم نمودند که می‌توان از جمله آنها: خواجه نصیرالدین طوسی، قطب‌الدین رازی، میرسیدشرف جرجانی، منصور دشتکی، غیاث‌الدین دشتکی، جلال‌الدین دوانی و ابن‌ترکه اصفهانی و به‌طور کلی حوزه فلسفی شیراز را نام برد. اینها همه مفسران اشراقی و عرفانی مشرب آثار بوعلی سینا، سهروردی و تداوم‌بخش راه امثال کندی و فارابی هستند. کوششهای کندی و فارابی و ابن‌سینا و سهروردی در وفق میان دین و شریعت و حکمت و تداوم این کوششها به وسیله اندیشمندان فوق به آستانه کمال رسید تا سرانجام کاخ رفیع حکمت اسلامی با مصالح افکار و مواد تحقیقات گذشتگان با ابتکارات و نبوغ بی‌نظیر صدرالمتهلین شیرازی (ره) در بلندی جهان اسلام بنیان گردید و شجره طیبه حکمت متعالیه در مکتب الهی فلسفی اصفهان به ثمر رسید. این فلسفه از یک جهت از زمان صفویه به ابن‌سینا برمی‌گردد و از طرف دیگر به‌طور مستمر به عصر حاضر می‌رسد و توگویی حلقه اتصال فلسفه گذشته به آینده است. به‌راستی ملاصدرا فلسفه اسلامی را جانی تازه بخشید، به‌گونه‌ای که تمام افکار پیشینیان خود را با قریحه و نبوغ فلسفی ابتکاری و اصیل خویش در یک نظام موسع تأله عرفانی استادانه به کار گرفت.

در باره تجربه عرفانی که در اساس تمام ساختار حکمت جای دارد، می‌توان به این نکته اشاره کرد که این نوع فلسفه نتیجه کار عقلی محض در مرتبه استدلال

شیعی بر اساس روایات و بیانات ائمه اطهار (ع) در این مقطع تاریخی از جمله عوامل عمده‌ای بود که میان فلسفه و کلام و عرفان اصیل از یک طرف و کوشش در جهت توافق قرآن و حدیث با آنها از طرف دیگر، همبستگی شکست‌ناپذیری را در میان آنها به‌وجود آورد و فلسفه‌ای خاص را بنیان نهاد که به نام مکتب فلسفی الهی اصفهان شهرت یافت و حکمت متعالیه ملاصدرا بر پایه رفیع آن استوار گردید. به‌حق می‌توان حکمت متعالیه ملاصدرا را اوج و عظمت شکوفایی فلسفه اسلامی نامید.^۶

اگر چه نقش استادان او همانند میرداماد، میرفندرسکی و شیخ بهایی را نمی‌توان نادیده گرفت، بلکه می‌توان اساتید او را مقومات و یا علل معده این مکتب الهی به‌شمار آید. صدرا با افکاری بدیع و نظریاتی نو چنان کاخی رفیع در فلسفه اسلامی برافراشت، که تا به امروز توانست در برابر باد پای حوادث و انتقادات مخالفان خود را همچنان استوار نگه‌دارد به‌گونه‌ای که فلاسفه بعدی همه به شرح افکار او پرداختند و تا به حال هیچ مکتب فلسفی دیگری جایگزین آن نشده و نتوانسته به رقابت با آن پردازد.

اگر چه تجلیگاه این مکتب فلسفی در اصفهان بودند ولی شعاع آن از طریق انتشار افکار ملاصدرا و اساتید او به دیگر نقاط پرتو افکند. مبانی عقیدتی شیعه، روایات مروی از امامان شیعه (ع) و تفسیر و تأویل آیات به زبان آنها، نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه و... همه نقش عمده‌ای را در پیشرفت علوم اسلامی چون کلام و حکمت و تفسیر قرآن و فقه و اصول و حدیث و... ایفا کردند. مکتب الهی فلسفی اصفهان که آمیزه‌ای از عرفان و فلسفه و کلام و اشراق در قلمرو تشیع یعنی تعالیم باطنی ائمه (ع) و مطاوی نهج‌البلاغه بود و از طرفی تا حدی از آرای هر مسی و نظریات حکمای فهلوی ایران باستان، و میراث فیلسوفان یونانی و عرفان ابن‌عربی متأثر شده بود؛ اگر چه عناصر عمده این نوع حکمت را قرآن و برهان و عرفان تشکیل می‌دهد و ابتدا از منطق و



اساساً جریان فلسفه را در اسلام، به خصوص در ایران، تغییر دادند. لحظه قطعی و سرنوشت‌ساز در این تحول و پیشرفت هنگامی فرا رسید که در اواسط دوره صفویه فیلسوفی فوق‌العاده و استثنایی برای نخستین بار نظام عرفانی قائم به خود را که ما اکنون به عنوان حکمت متعالیه می‌شناسیم و دستگاه فکری کاملی است که از عرفان و فلسفه مدرسی ساخته و پرداخته شده با متانت و استحکام بنیاد نهاد.

ملاصدرا همانند سهروردی و ابن عربی به ارتباط متقابل تجربه عرفانی و تفکر منطقی کاملاً ملزم بود. به نظر او هرگونه فلسفه‌پردازی که به عالی‌ترین تحقق روحانی رهنمون نشود جز سرگرمی عبث و بیهوده‌ای نیست، درست همان‌طور که هرگونه تجربه عرفانی که ورزش و پرورش نظری و فکری دقیق در فلسفه پشتوانه آن نباشد جز طریقی برای توهمات و انحرافات و گمراهی‌ها نیست.^۹ تجربه شخصی ملاصدرا که منجر به حکمت متعالیه شد نقطه تلاقی عرفان و فلسفه به وسیله تحقق اشرافی اتحاد نهایی عاقل و معقول و عقل انجام یافت. زیرا تنها در چنین وضع و حال روحانی می‌توان حقیقت مابعدالطبیعی اشیاء را چنانکه واقعاً هست، شهود کرد حقیقت نهایی برای حکیم اگر اصلاً قابل وصول باشد فقط به وسیله شهود فوق حسی تواند بود که در آن فاعل شناسایی و متعلق شناسایی کاملاً متحد شده و با یکدیگر درآمیخته باشند. اما چنین سالکی همین که به دیدار حقیقت نایل شد باید به مرتبه عقل بازگردد و در همان مرتبه آنچه را دیده است بر حسب مفاهیمی که به دقت تعریف شده تحلیل نماید و کل واقعیت را به وسیله جهانبینی بر بنیادی استوار بازسازی کند، برای او آن طریق به‌طور دقیق تنها طریق موثق تفکر است. با این وصف فلسفه به‌طور کلی غیر از شعر و عرفان محض خواهد بود.

در حکمت آن خلئی که میان وجود فی‌نفسه شخص و شیء دکارت و کانت و وجود لِنفسه یعنی عالم در قلمرو شعور و وجدان آدمی وجود دارد، به هم پیوند

نیست. حکمت بیشتر حاصل ابتکاری اصیل و فعالیت عقلی و تحلیلی نیرومندی است که با درک و دریافت عمیق شهودی واقعیت، ترکیب و تألیف و تقویت شده باشد. حکمت، تفکر منطقی را برپایه آنچه می‌توانیم وجدان و آگاهی بنامیم، نشان می‌دهد. در این جهت حکمت یا فلسفه حکمی در مورد فلسفه سهروردی و عرفان ابن عربی نیز صادق است.

سهروردی به ترکیب کامل تجربه عرفانی و تفکر تحلیلی در یک ساختمان فکری فلسفه مدرسی به شیوه منطقی و منظم نایل آمد. خود او در عمل، این ارتباط متقابل را در میان تجربه عرفانی و استدلال منطقی به عنوان اساسی‌ترین اصل عرفان و فلسفه تحت قاعده و نظم درآورد. او می‌گوید اگر کسی فکر کند که «می‌تواند تنها به وسیله مطالعه کتب، بدون سیر و سلوک طریق قدسی عرفان و بدون داشتن تجربه مستقیم انوار روحانی، فیلسوف یا حکیم یا خردمند شود اشتباه بزرگی مرتکب شده است»^۷ درست همان‌گونه که سالک طریق قدسی، یعنی عارف، که فاقد نیروی تفکر تحلیلی است تنها یک عارف ناقص و غیر کامل است، همین‌طور هم جستجوگر حقیقت، یعنی فیلسوف، اگر فاقد تجربه مستقیم و بی‌واسطه اسرار الهی باشد، فقط فیلسوفی ناقص و حقیر و کم‌قدر است.^۸

«ظنا منهم ان الانسان یصیر من اهل الحکمة بمجرد قرائة کتاب دون ان یسلک سبیل القدس و یشاهد الانوار الروحانیة... کما ان السالک اذا لم یکن له قوة بحثیة، هو ناقص...» ابن عربی که معاصر سهروردی است همین برداشت را کرده و درباره ارتباط تنگاتنگ میان، فلسفه و عرفان می‌گوید اصل اساسی این است که عارف بدون نیروی تفکر نظری، عارفی ناقص و غیر کامل است؛ درست همان‌گونه که یک فیلسوف، بدون تجارب عرفانی فقط فیلسوفی ناقص است تمام آثار ابن عربی بیانگر چنین اصلی است.

هم سهروردی و هم ابن عربی تأثیر عظیمی بر متفکرانی که پس از آنها آمدند، داشتند و بدین وسیله



یافته و راه حلی برای ارتباط انسان و جهان مطرح می‌گردد. در حکمت متعالیه حکیم، حکیم متأله است یعنی او اهل برهان و عرفان و قرآن است و این امور برای او به صورت ملکه و ذاتی است نه عرضی. نشانه حکیم متأله که در حکمت متعالیه به کمال مطلوب راه یافته، این است که به جمع بین غیب و شهود نایل آمده که مصداق کامل آن ولی مطلق و معصوم می‌باشد. امتیاز بنیادی حکمت متعالیه از سایر علوم الهی مانند عرفان نظری، حکمت اشراق حکمت مشاء، کلام و حدیث، با توجه به اشتراکی که میان آنها وجود دارد، در این است که هر کدام از آن علوم به یک جهت از جهات عرفان، برهان، قرآن و وحی اکتفا می‌نماید و به جهات دیگر نمی‌پردازد، ولی حکمت متعالیه کمال خود را در جمع بین ادله یاد شده جست‌وجو می‌کند و هر کدام را در عین لزوم و استقلال با دیگری می‌طلبد و با اطمینان به هماهنگی و اذعان به عدم اختلاف، همه آنها را گرد هم می‌بیند و در مقام سنجش درونی اصالت را از قرآن و آن دو در محور وحی، غیر قابل انفکاک مشاهده می‌نماید.

صدرالمتالهین (قده) می‌گوید: فرق میان علوم اهل نظر و معارف اهل بصر، نظیر امتیاز میان فهمیدن معنای شیرینی و چشیدن آن است. «پس یقین کردم که حقایق ایمانی بدون تصفیه دل میسر نیست»^{۱۱} بنا بر این برهان بدون شهود کافی نخواهد بود، و در باره تلازم این دو چنین می‌گوید: «گفتار ما بر صرف کشف و ذوق یا مجرد تقلید شریعت بدون حجت حمل نمی‌شود، زیرا مجرد شهود بدون برهان برای سالک کافی نیست، چه اینکه صرف بحث بدون کشف، نقصانی عظیم می‌باشد»، شریعت حقه را برتر از آن می‌داند که احکام آن با معارف یقینی مخالف باشد و نفرین بر فلسفه‌ای می‌فرستد که قوانین آن مطابق کتاب و سنت نباشد.^{۱۱}

با این تحلیل حکمت متعالیه دارای مراتب کمالی مختلف است که در عالی‌ترین مرتبه می‌تواند واجد همه کمالات و معارف و علوم باشد. حکیم متأله همچون

انسان کامل، دارای کمالات عرفانی، حکمی و کلامی است. لذا با توجه به این جامعیت معارف سایر علوم را بهتر می‌تواند تبیین نماید. در تأیید این سخن می‌توان به جامعیت علمی بنیانگزاران مکتب الهی - فلسفی اصفهان و پیروان این مکتب تا عصر حاضر توجه نمود که اغلب احاطه بر علوم متعارف زمان خود داشته‌اند.

ویژگی خاص حکمت متعالیه آن است که علاوه بر توجه به تعالی نفس در معرفت نسبت به حقایق، به تهذیب نفس و سیر و سلوک معنوی آن عنایتی خاص دارد و این بزرگترین ثمره عملی حکمت متعالیه خواهد بود. در نتیجه پیروان این مکتب سعی دارند که در هر دو بعد حکمت نظری و عملی سیر نمایند و پیوسته حرکت و سیر معنوی خود را در جهت وصول به مراتب انسان کامل و جهه همت خویش قرار دهند.

میرداماد و میرفندرسکی از چهره‌های علمی درحشان این دوره، با تربیت شاگردانی بنام و برجسته موجب پیدایش دو طریقه نسبتاً متفاوت در مکتب فلسفی اصفهان شدند. از جمله شاگردان میرز میرداماد، صدرالمتالهین (۱۰۵۰-۹۷۹) و از تربیت‌یافتگان بنام میرفندرسکی، ملارجبعلی تبریزی ۱۰۸۰ هـ ق را می‌توان نام برد. مسلک و طریقه خاص هر یک منشأ پیدایش دو دیدگاه در فلسفه و حکمت حوزه اصفهان گردید. البته دیری نپایید که مسلک ملاصدرا که با ذوق تأله و اشراق و عرفان در آمیخته بود بر مسلک مشائی ملارجبعلی تبریزی و پیروان او غلبه یافت و در تاریخ فلسفه اسلامی، حکمت متعالیه ملاصدرا دیگر شیوه‌های فلسفی را تحت الشعاع قرار داد.

مکتب فلسفی ملاصدرا (حکمت متعالیه) و پیروان او

ملاصدرا از محضر اساتیدی همچون میرداماد (متوفای ۱۰۴۱) و میرفندرسکی (متوفای ۱۰۵۰) استفاده فراوان برد. اگر چه شیخ بهایی در آن زمان مدرس علوم عقلی و نقلی بوده و ملاصدرا در علوم مختلف مثل فقه، اصول و حدیث، رجال و حکمت از



حکمت و عرفان هر دو اشتغال داشتند. ابتدا به ذکر نامی چند از شاگردان و پیروان ملاصدرا تا عصر حاضر می‌پردازیم.

۱ - شیخ حسین تنکابنی (متوفای ۱۰۵۰) شاگرد ملاصدرا، صاحب رساله فی تحقیق وحدة الوجود، تعلیقات علی کتاب الشفاء ...

۲ - ملا محسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱)، صاحب محجة البیضاء فی احیاء الاحیاء، وافی و... در فقه از شاگردان سید ماجد بحرانی و در فلسفه شاگرد ملاصدرا و داماد او و متخلص به «فیض» است.

۳ - ملا عبدالرزاق لاهیجی (متوفای ۱۰۷۲)، صاحب شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، گوهر مراد، کلمات الطیبه و .. از شاگردان ملاصدرا و داماد او و متخلص به فیاض بوده است. از دیگر شاگردان ملاصدرا می‌توان ملا محمد ایروانی، ابوولی شیرازی، قوام‌الدین احمد پسر او را نام برد.

۴ - مولی محمد صادق اردستانی (متوفای ۱۱۳۴) صاحب حکمت صادقیه.

۵ - ملا اسماعیل مازندرانی خواجه‌جویی (متوفای ۱۱۷۳) صاحب جامع الشتات فی النوادر و المتفرقات، تعلیقات علی اربعین البهائی، رساله در ابطال زمان موهوم (رد بر آقا جمال خوانساری) و...

۶ - آقا محمد بیدآبادی (متوفای ۱۱۹۷ یا ۱۱۹۸)

۷ - ملا محراب جیلانی (متوفای ۱۲۱۷)

۸ - آقا جانی مازندرانی

۹ - حکیم ملاعلی نوری اصفهانی (۱۲۴۶)، از احیاکنندگان طریقه آخوند ملاصدرا است صاحب: تفسیر سورة التوحید، حاشیه بر شواهد الربوبیه و حاشیه بر اسفار و... شاگردان بسیاری تربیت کرد که محقق‌تر از شاگردان آخوند ملاصدرا بودند.

۱۰ - ملا عبدالله زنوزی (متوفای ۱۲۵۷) صاحب انوار جلیه و لمعات الهیه و...

۱۱ - سیدرضی لاریجانی (متوفای ۱۲۷۰)، از بزرگترین اساتید عرفان زمان خود بوده است.

او استفاده برد ولی آخوند ملاصدرا شیخ بهایی را به‌عنوان استاد علوم شرعی خود معرفی می‌کند و می‌ستاید، تنها استاد حکمت ملاصدرا که از او بهره‌های فراوان علمی گرفته میرداماد را می‌توان نام برد. حتی باید گفت ملاصدرا علاوه بر علوم عقلی علوم فقه و اصول را نیز از او فراگرفت، زیرا میرداماد هم در علوم عقلی و هم در علوم نقلی صاحب‌نظر بود. میرفندرسکی مشرب مشائی و میرداماد مشرب مشائی آمیخته با حکمت اشراقی داشته است و همین امر در شاگردان آنها بی‌تأثیر نبوده و به همین جهت دو مسلک بعد از این دو به‌وجود آمد، مکتب صدرایی و مکتب مخالفان که از ملا رجبعلی تبریزی و شاگردان او نشأت گرفته بود.

اگر چه مکتب فلسفی ملاصدرا با طریقه استاد خود میرداماد متفاوت است و این اختلاف مشرب در دوران نخستین تحصیلات ملاصدرا نزد میرداماد مشهود و میرداماد از آن آگاه بوده است، ولی هیچ یک از شاگردان میرداماد به اندازه ملاصدرا مورد احترام او نبودند. میرداماد ملاصدرا را در علوم الهی بر تمام فلاسفه اسلام ترجیح داده و خود گاهی در پنهانی تقریرات شاگرد خود را به‌هنگام تدریس وی استماع می‌کرده است. میرداماد از ملاصدرا به صدر الحکماء و افضل المتأخرین و... تعبیر می‌نمود. و به‌وجود چنین شاگردی افتخار می‌کرد میرداماد معتقد است که هیچ‌یک از فلاسفه حکمای اسلامی چنین شاگردی تربیت نکرده است. او در وصف شاگرد خود گفته است:

صدرا که گرفته فضلت باج از گردون

بر علم تو داده است خراج افلاطون
در مسند تحقیق نیامد مثلث

یک سر زگریبان طبیعت بیرون
از شاگردان دیگر میرداماد و هم‌درس ملاصدرا می‌توان ملاشمسای جیلانی (۱۰۸۱ هـ ق) را نام برد. ما در این مختصر به ذکر نام بعضی از حکمای بنام مکتب صدرایی اکتفا می‌کنیم. مکتب موافقان فلسفه ملاصدرا همه اهل ذوق و عرفان و اشراق بودند و به تدریس

- ۱ - علی قلی بن قرچقای خان، صاحب احیاء الحکمه (به فارسی)، مزامیر العاشقین، الایمان الکامل...
 ۲ - محمد تنکابنی سراب (متوفای ۱۰۸۸) صاحب رساله‌ای در توحید، رساله‌ای در کلام و...
 ۳ - قاضی سعید محمدحسن قمی (متوفای ۱۱۰۳) صاحب الاربعون حدیثاً، اسرار الصلوة و...
 ۴ - آقا حسین خوانساری (متوفای ۱۰۹۹ یا ۱۰۹۸) صاحب مشرق الشموس، حاشیه بر شرح اشارات و...
 ۵ - میرمحمداسماعیل خاتون‌آبادی (متوفای ۱۱۱۷) صاحب میرزا ابوالحسن جلوه (متوفای ۱۳۱۲) صاحب رساله‌ای در حرکت جوهری و...
 ما در کتابی که در شرف اتمام است به تفصیل در باره آثار و افکار فلسفی هر یک به صورت تحلیلی و نقادانه سخن گفته‌ایم.

دکتر مهدی دهباشی

۱۳۲۴

پایرگها

- ۱- عادل زعبتر. در مقدمه کتاب «ابن رشد والرشديه»
 ارنست رنان E. Renan (قاهره، ۱۹۵۷ م.)، ص ۵ می‌گوید: و ان الدراسات الفلسفيه عند العرب ختمت ابن رشد.
 ۲- فلسفی، نصرالله. زندگی شاه‌عباس اول، مقدمه، ج ۱، ص ۶.
 ۳- ابن خلدون. مقدمه، (قاهره، ۱۹۳۰ م.)، صص ۴۸۱ - ۴۸۰
 ۴- همان، ص ۲۳۰
 ۵- کرین، هانری. تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۲، ص ۱۴۸.
 ۶- رک: حکیم استرآباد، میرداماد. موسوی بهبهانی، بخش دوم، سیر تفکر از آغاز تا عصر میرداماد، صص ۱۰۵ - ۷۱
 ۷- مطارحات، بخش ۱۱۱ آثار مابعدالطبیعی و عرفانی. انتشار هانری کرین، ج ۱ (استانبول-لابیزیک ۱۹۴۵)، ص ۳۶۱.
 ۸- همان، ص ۳۶۱
 ۹- رک به: مقدمه کتاب المشاعر ملاصدرا. هانری کرین، صص ۷ و ۴۵
 ۱۰- ملاصدرا، مقدمه تفسیر سوره واقعه
 ۱۱- رک: اسفار. ج ۷، صص ۳۲۶ و ۱۵۳، ج ۹، ص ۲۳۹

- ۱۲ - آخوند ملااسماعیل درب‌کوشکی اصفهانی (واحدالعین- متوفای ۱۲۸۱)، صاحب حاشیه بر شوارق و محکوم‌کننده شیخ احمد احسانی در مناظره با اوست.
 ۱۳ - آخوند ملا آقای قزوینی (متوفای ۱۲۸۲)
 ۱۴ - حاج ملاهادی سبزواری (متوفای ۱۲۸۸)، صاحب منظومه در حکمت و منطق... حواشی بر اسفار، اسرار الحکم و...
 ۱۵ - آقا محمدرضا قمشه‌ای (متوفای ۱۳۰۶)، صاحب حواشی بر کتاب تمهید القواعد ابن‌ترکه، و حواشی بر فصوص الحکم، و...
 ۱۶ - آقا علی مدرس زوزی (متوفای ۱۳۲۸)
 ۱۷ - میرزا رفیعا قزوینی
 ۱۸ - جهانگیرخان قشقایی (متوفای ۱۳۲۸)
 ۱۹ - میرزا ابوالحسن قزوینی، صاحب مقالات و رسائل فلسفی و...
 ۲۰ - سیدمحمدکاظم عصار، صاحب تفسیر سوره حمد، وحدت وجود و بدهاء و...
 ۲۱ - میرزا مهدی آشتیانی، صاحب اساس التوحید و تعلیقه بر شرح منظومه...
 ۲۲ - میرزا احمد آشتیانی
 ۲۳ - میرزا محمود آشتیانی
 ۲۴ - میرزا محمدعلی شاه‌آبادی
 ۲۵ - حضرت امام خمینی (ره) صاحب تحریرالوسیله، تعلیقات بر فصوص الحکم و...
 ۲۶ - علامه محمدحسین طباطبایی (ره) صاحب نه‌ایة الحکمه، المیزان و...

مکتب مخالفان

ملا رجعلی تبریزی شاگرد میرفندرسکی در بسیاری از مسائل مهم فلسفی از قبیل اصالت وجود، اتحاد عاقل و معقول، حرکت جوهری و... با ملاصدرا مخالف بود. او صاحب آثاری است از قبیل مبدأ و معاد و... ما بنابر اختصار به ذکر نامی چند از طرفداران این مسلک می‌پردازیم: